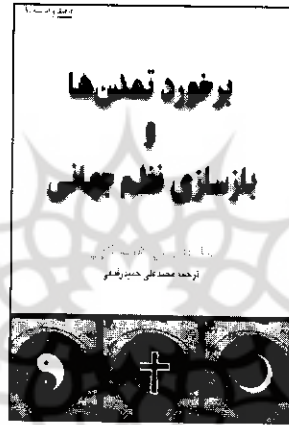


روابط فرهنگی - تمدنی ژاپن با آسیا

○ حسین احمدی



الف) دین و سیاست:

فرهنگ‌ها عامل پیدایش، تبادل و ارتباط تمدن‌ها هستند و برای بررسی و جستجوی نحوه ارتباط میان تمدن‌ها نیز در ابتدا باید به سراغ فرهنگ‌ها رفت و چگونگی تغییر و تحول آنها را در مکان‌ها و زمان‌های متفاوت، مورد توجه قرار داد زیرا در طول تاریخ معمول است که اندیشه‌ها، در موقعیت‌های فرهنگی مختلف تغییر می‌کنند. از این رو اصل مهم برای تشخیص ویژگی‌های خاص یک فرهنگ از فرهنگی دیگر منوط به درک تغییر و تحولات هر یک از فرهنگ‌ها و نحوه انتقال آن به شکلی نو به فرهنگ‌های دیگر است.^۱ در این بین ادیان و مذاهب، در عین حال که یکی از شاخصه‌های تمایز بین فرهنگ‌ها هستند، به عنوان بارزترین حلقه و زمینه ارتباطی فرهنگ‌ها و سپس تمدن‌ها نیز مورد توجه هستند بر همین مبنا ما در ابتدا مذهب و دین را به عنوان زمینه پیوند دو تمدن آسیا و ژاپن مورد بررسی قرار داده و میزان تأثیر دین را بر فرهنگ این دو ارزیابی می‌کنیم.

در کشور چین ادیان و مذاهب گوناگون وجود

برخوردار بوده که حاصل ترکیب اندیشه هندوچینی با اندیشه ژاپنی بوده و قسمت عمده‌ای از فرهنگ ژاپن از نظر ماهیت و اصالت، مدیون سرزمین چین و هند است.^۲ به عبارت دیگر او به یکپارچگی فرهنگی در میان ملل شرق آسیا توجه دارد و مذهب بودا را به عنوان یکی از مهم‌ترین خمیر مایه‌های پیوند میان هند، چین و ژاپن مورد توجه و تأمل جدی قرار می‌دهد و این البته ناقص دیدگاه اول نیست، بلکه تکمیل‌کننده آن است.

در این بین، هانتینگتون تمدن ژاپن را منحصر به فرد دانسته و معتقد است تمدن ژاپن، تمدن مجزایی است و تنها موردی است که هم یک ملت است و هم یک تمدن.^۳

وی از جمله کسانی است که به ارتباط بین تمدن‌ها اعتقاد دارد اما این تماس و ارتباط را بر مبنای برخورد و تقابل، توجیه و تفسیر می‌کند. منظور او از تفکیک میان تمدن ژاپن و تمدن آسیا نیز، جدا کردن دو تمدن از نظر شاخصه‌های فرهنگی در دنیای امروز است و به عبارتی دیگر در این سخن هانتینگتون، نگرش تاریخی به چشم نمی‌خورد.

اکثر محققان و مورخان، تمدن آسیای باستان را منبع و مادر تمدن ژاپن می‌دانند و کسانی چون ویل دورانت، هنری لوکاس، کارل یاسپرس، ش. دولاندن، نیکوس کازانتزاکیس و... مدافع این دیدگاه و نظر هستند.

در نقطه مقابل این دیدگاه، **هاجیمه ناکامورا** - محقق مشهور ژاپنی - قرار دارد که با روش خاص و نگرش کلان خود، ریشه‌های تمدن ژاپن باستان را در شالوده‌های تمدن هند باستان جستجو می‌کند. او علی‌رغم آنکه در کتاب خود شیوه تفکر ملل شرق تصریح دارد که ژاپنی‌ها بسیاری از عناصر فرهنگی و علمی خود را از چین اخذ کرده‌اند، اما براین باور است که منبع اصلی و سرچشمه این تبادل و تعامل، آیین بودا بوده که از هند برخاسته است. او در جایی از کتاب خود با به کار بردن عبارت اندیشه آسیای شرقی یا فرهنگ شرق آسیا بر این عقیده تأکید می‌ورزد که مردم ژاپن پس از اصلاحات میجی (۱۸۶۸) به دلیل پذیرش شتابگرانه فرهنگ غربی، گرفتار از هم‌گسیختگی معنوی شدند. اما قبل از این، ژاپن از آمیزه فکری هماهنگ و دور از اختلافی

داشتند که بعداً گسترش یافته و به عنوان یکی از ادیان ژاپن درآمدند. سال‌ها قبل از نفوذ آئین بودا به چین، مردم پیرو مذهب جان‌گرایی یا آنیمیسیم بودند و مظاهر طبیعت، ارواح نیاکان و نیروهای طبیعی را پرستش می‌کردند. بعدها دین رسمی چین به دو سو گرایش پیدا کرد، مردم عامی در سراسر چین به پرستش نیاکان خود پرداختند و پیروان آئین کنفوسیوس پرستش آسمان و مردان بزرگ را تعلیم می‌دادند.^۶ وقتی نیکوس کازانتزاکیس در سال ۱۹۳۵ م. از چین بازدید می‌کرد، باز آئین پرستش نیاکان رایج بود و به گفته او، نه بودا، نه کنفوسیوس و نه تائو، بلکه تنها خدای واقعی چینی‌ها، نیاکانند و پرستش آنان کهن‌ترین مذهب یگانه چین است.^۷

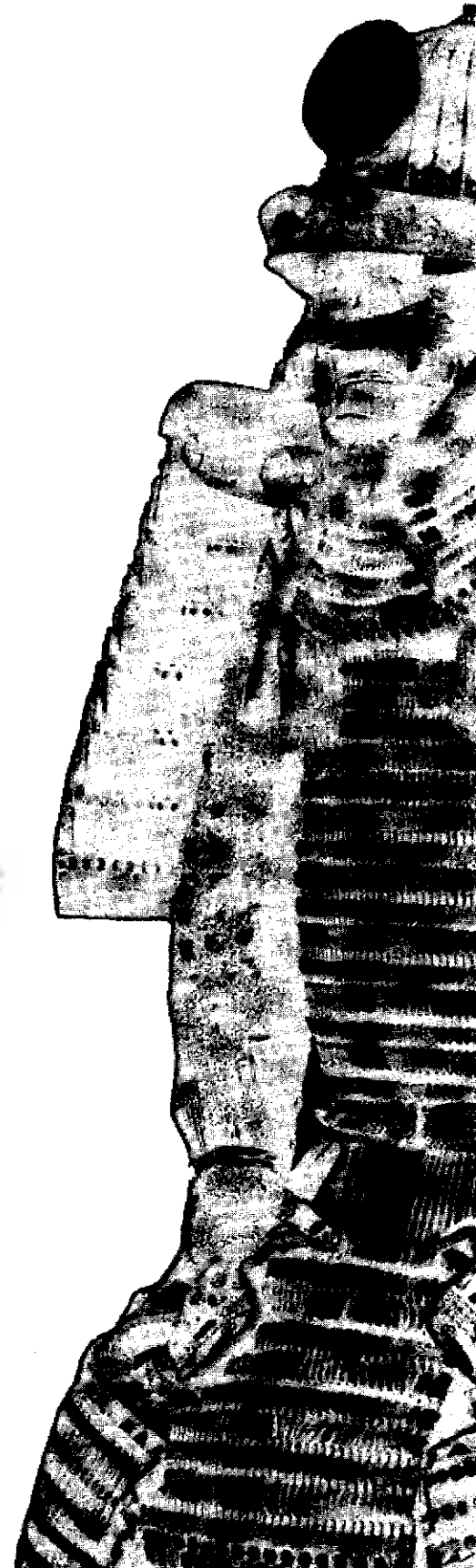
شینتو نیز به عنوان قدیمی‌ترین دین ژاپن که تا امروز زنده است و در کنار آئین بودا بیشترین پیرو را به خود اختصاص داده است، از نیاپرستی سرچشمه گرفته و به سه صورت جلوه‌گر شد، پرستش اجداد خانواده، پرستش نیاکان و اجداد قبیله و پرستش سلاطین^۸ شینو قدیم ژاپن با روح‌گرایی، شمن‌گرایی و علاقه به مهم دانستن رابطه محدود اجتماعی عجین شده بود.^۹ اطاعت، قربانی کردن و نیایش سه فرمان اساسی آئین شینتو بود و به تعبیر کازانتزاکیس هرگز نمی‌توانی روح ژاپنی را بشناسی مگر آنکه تعریف شگرف شینتوئیزم را بر آن عمیقاً درک کنیم^{۱۰} و احتیاجی به تکرار نیست که نیاپرستی صرفاً مربوط به ژاپن نیست بلکه عامل بسیار نیرومندی بوده که در سازمان اجتماعی جامعه نیز ریشه داشته است قبل از ظهور آئین کنفوسیوس در چین مذهب تائوئیزم که بر مبنای اندیشه‌های شخصی به نام لائوتزو به وجود آمده بود پیروان فراوانی داشت اما این مذهب هیچگاه در ژاپن رشد نیافت زیرا روح حساس و عمل‌گرای ژاپنی با تعالیم آن همخوانی و سازگاری نداشت. حتی در امروز نیز مذهب تائوئیزم، جایگاه و منزلتی ندارد و به عنوان دینی مرده تلقی می‌شود. دومین مذهب مهم چین باستان، آئین کنفوسیوس بود.

کنفوسیوس در حدود سال ۵۵۱ ق. م به دنیا آمد. در ابتدای زندگی به کارهای اداری پرداخت. این دوره از حیات او مصادف با دوران آشفتگی و هرج و مرج سیاسی و اجتماعی بود او تلاش کرد تا اوضاع را بهبود بخشد اما چون به نتیجه‌ای نرسید، ناچار از خدمات عمومی دست کشید و به مسافرت پرداخت و در ۴۷۸ ق. م. درگذشت. کنفوسیوس نیز مانند لائوتسه معلم و مربی اخلاق بود اما برخلاف وی اندیشمندی واقع‌بین بود که مردم را به انجام وظایف عرفی و اخلاقی خویش دعوت می‌کرد.^{۱۱} او همیشه به پیروانش می‌گفت:

به نیاکانت قربانی تقدیم کن چنان که گویی حاضرند. این آئین در چین به صورت آئین دولتی درآمد و در عصر حاکمیت سلسله هان تبدیل به یک رشته تحصیلی رسمی گردید که ز آن به عنوان معیاری برای گزینش افراد اداری استفاده می‌شد.^{۱۲} در قرن هشتم و عصر خاقان‌های مغول نیز نام کنفوسیوس، هم تراز با نام خدای آسمان قرار گرفت و پس از استقرار حکومت جمهوری در چین این آئین به‌طور رسمی رو به انحطاط نهاد.^{۱۳} آئین کنفوسیوس در اوایل قرن ششم میلادی به ژاپن راه یافت و ژاپنی‌ها آن را به عنوان یک مجموعه آداب اخلاقی پذیرفتند.

در دوره توکوگاوا این آئین در ژاپن به اوج قدرت خود رسید اما قبل از آنکه خاندان توکوگاوا آن را به عنوان دین رسمی خود بپذیرد، کار پذیرش این آئین به عنوان مینا و اساس سیاست قبلاً توسط فرماندهان نظامی دوره جنگ‌های داخلی شناخته شده بود.^{۱۴} ورود این آئین به ژاپن تأثیرات متفاوتی داشت، زمانی که ژاپنی‌ها آئین کنفوسیوس را پذیرفتند وظیفه فرزندی بسیار مورد توجه قرار گرفته بود و نهاد اصلی پرستش نیاکان با گرفتن مبنای نظری از آئین کنفوسیوس در ژاپن بیشتر تقویت شد.^{۱۵} این آئین برای ملی‌گرایی افراطی نیز مبنای نظری زیادی داشت و زمانی که به ژاپن راه یافت، مسئولان دولتی تصمیم گرفتند تا آن را در جهت اداره کشور و امور دیوانی و دولتی مورد حمایت قرار دهند اما به همان نسبت که مورد التفات حاکمیت قرار گرفت و در خدمت سیاست درآمد، مورد پذیرش عامه مردم واقع نشد و ناسیونالیسم ژاپن که از کنفوسیوس و مکتب او مایه می‌گرفت ناگزیر از انکار این آئین شد. لذا مذهب کنفوسیوس، هیچگاه به مرتبه و منزلت آئین بودا در ژاپن دست نیافت.

آئین بودا، ارمغان سرزمین هند بود که تمدن چینی را نیز تحت‌تأثیر خود قرار داد لیکن مردم چین این آئین را به شکل هندی آن نپذیرفتند و سعی نمودند آن را متناسب با روح و فرهنگ جامعه خود تحلیل و تفسیر نمایند. آئین بودا پانصد سال پس از ورود به چین در سال ۵۲۲ م. به جزایر ژاپن رسید اما به هنگام ورود از ابر بدبینی و نفرت پوشیده شده بود و آدمیان را به مرگ دعوت می‌کرد.^{۱۶} ورود این آئین به ژاپن به آسانی و بدون کشمکش انجام نگرفت و تنها در سایه حمایت امپراتور شوئوکو بود که در سراسر کشور گسترش یافت.^{۱۷} با این حال هیچگاه آئین اصیل بودا به سرزمین ژاپن نرسید بلکه صورت بعدی آن که مذهب ماهایانا (Mahayana) بود، به این کشور عرضه شد.^{۱۸} نخستین حقیقت اصیل آئین



بودا با ماهیت رنج انسان در ارتباط بود و سرنوشت نهایی او رسیدن به نیروانا قلمداد می‌شد که طی آن انسان کاملاً از چرخ تولد و تناسخ و از تمام رنج‌ها آزاد می‌شد. به علاوه بودا دنیا را ریشه همه رنج‌ها می‌دانست و همه چیز را آنی و فانی.^{۳۸} اما شیوه فکری ژاپنی‌ها که مبتنی بر حیات دنیوی بود، به تغییر و تحریف اصول بنیادی آئین بودا دست زد. در ابتدا این تصور نادرست که دنیای ما پدید است را از اذهان شست و به جای آن شادی و صفا را جایگزین کرد و البته این مفهوم جدید همان حقیقتی بود که در مکتب اولیه هندی وجود داشت و بعداً تحریف شده بود.^{۳۹}

آئین بودا در بین مردم عامی ژاپن نیز بلافاصله مورد قبول واقع نشد و بین او و آئین شینتو نزاع و درگیری حدود سه قرن به طول انجامید تا آن که زاهد بزرگ ژاپن، **ماکوکای (Makokai)** اعلام کرد که بودا و **آماتراسوا Amaterasu** - الهه آفتاب - یکی هستند که در هند به شکل بودا و در ژاپن در لباس **آماتراسوا** ظاهر شده است. بعد از این بود که روح ژاپنی مذهب جدید و آئین بودا را بدون مقاومت بیشتر پذیرفت.^{۴۰}

برخورد آئین بودا با خدایان کهن ژاپن نیز به این صورت بود که همه آنها را جلوه‌های موقت بودا دانست.^{۴۱} آئین بودا در ژاپن، اوایل قرن نهم میلادی، وارد مرحله تازه‌ای شد و اشراف و درباریان با توسل به آن در جهت تحکیم موقعیت خویش گام برداشتند. در عصر **کاماکورا (۱۱۸۵-۱۳۳۳)** که ژاپن با کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی مواجه بود فرقه‌های مختلف بودایی در کشور به وجود آمد و به تدریج به عنوان یک مذهب در جامعه ژاپن، جای پای خود را مستحکم ساخت اما در دوره **ادو** یا **عصر طلایی ژاپن (۱۸۶۸ - ۱۶۰۳)** که کشور در حال آرامش نسبی بود، آئین بودا بخشی از عظمت و شکوه گذشته خود را از دست داد. ۲۲ همزمان با شروع اصلاحات در عصر **میجی (Meiji)** نیز، آئین بودا مورد بی‌مهری شدید واقع شد و پیروان آن در ژاپن سخت مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. لیکن پس از انجام اصلاحات، مردم ژاپن به آئین خود رنگ ملی دادند و گوهر حقیقی بودا را از سرزمین خود دانستند و بر این باور تأکید ورزیدند که بهترین تجلیات آئین بودا در ژاپن ظهور کرده است.^{۴۲}

تأثیر آئین بودا بر ساختار سیاسی حکومت

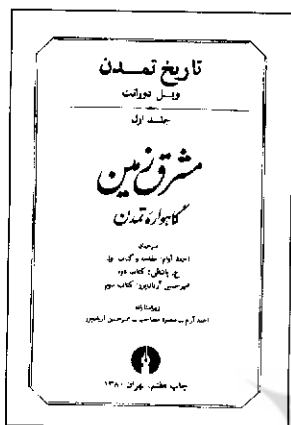
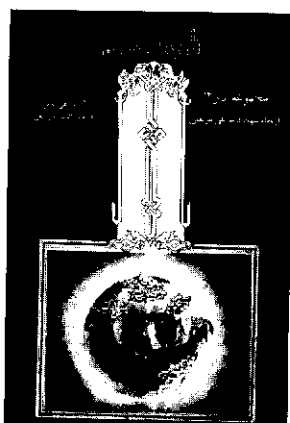
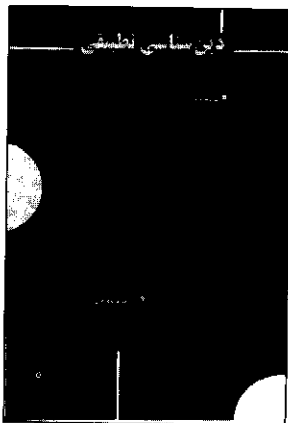
در ژاپن:

همان‌گونه که می‌دانیم، ساختار سیاسی حاکمیت در چین تا زمان امپراتوری سلسله **تانگ**، مبتنی بر فئودالیسم پیشرفته بود که بعداً مالکیت

دولتی زمین نیز به تدریج جای خود را به املاکی داد که مالکیت آن در دست فئودال‌ها بود.^{۴۳} ژاپن نیز در دوران حاکمیت، شوگون توکوگاوا تحت سیطره نظام فئودالی قرار داشت و **ایاسو (Iaso)** بنیانگذار این شوگون، نظام سیاسی متمرکزی ایجاد کرد که تحت‌تأثیر تعالیم فیلسوف چینی، چوسی قرار داشت.

این نظام نسبتاً متمرکز در نتیجه سه سیاست تحقق یافت: ۱- اجرای سیاست انزوا که هرگونه ارتباط فرهنگی به جز با آسیا را منع می‌کرد. ۲- اطاعت فئودال‌های بزرگ را از طریق نوعی سیستم گروگان‌گیری تضمین می‌کرد. ۳- با حفظ سیستم کاست هم وفاداری طبقات پایین جامعه تضمین می‌شد

و هم هر طبقه امتیازات ویژه خود را حفظ می‌کرد.^{۴۴} اما آئین بودا که در اصل از برابری طبقاتی و برابری بین مردم حمایت می‌کرد با نظام اجتماعی ژاپن - که بر سلسله مراتب طبقاتی استوار بود - همخوانی نداشت. حتی شخصی چون **شوتوکو (Shotoku)** که برای اولین بار، بودیسم را به مردم معرفی کرد، نه تنها نظام اجتماعی ژاپن را رد نکرد، بلکه اخلاق طبقاتی را در تفسیر متون بودایی وارد کرد.^{۴۵} این آئین که در هند پادشاه و دزد را در یک طبقه قرار می‌داد، در ژاپن چنان متحول شد که مردم را به حفظ نظام امپراتوری فراخواند و تبدیل به نهادهی برای حمایت از سیاست شد. اگر جانب احتیاط را در پیش بگیریم، باید متذکر شویم که حمایت آئین بودا از سیاست و حاکمیت در ژاپن حالت مطلق نداشت و به عکس ما به شواهد و مدارکی برمی‌خوریم که نشان از نفوذ تفکرات مذهبی بودا در قیام‌های دهقانی ژاپن در سده‌های ۱۵ و ۱۶ دارد. این شورش‌ها که به علت بدی شرایط زندگی، افزایش مالیت‌های فئودالی و مقروض شدن هر چه بیشتر دهقانان به رباخواران بود، تحت تأثیر افکار مذهبی رخ داد.^{۴۶} در خاتمه این بحث باید اضافه کرد به تبع دین، قانون نیز در ژاپن از تمدن آسیا مایه گرفت. دستگاه اعمال قانون ژاپن که بر محور انتقام‌گیری خصوصی می‌گردید، از عرف قدیم مردم ژاپن و



قوانین قرن هفتم آسیا سرچشمه می‌گرفت و هنگامی که به علوم و هنرهای آسیا رخنه کرد، قانون و دین نیز ملازم آن بودند.

(ب) فلسفه و منطق:

تمدن ژاپن باستان نیز مانند بسیاری از تمدن‌های دیگر با دین آغاز شد و به فلسفه انجامید. فلسفه نیز مانند دین از آسیا به ژاپن رفت و همان‌گونه که آئین بودا ۶۰۰ سال پس از ورود به آسیا راه ژاپن را در پیش گرفت، فلسفه کنفوسیوس هم ۴۰۰ سال بعد از شروع دوره دوم آن در چین با تغییرات و شمایی که عصر سونگ به آن داد، به ژاپن رسید و کسانی چون **سیگ‌وا**، **هایاشی رازان**، **موروکیوزو**... در نشر و گسترش آن، در دوره‌های بعد تلاش کردند. زمانی که آئین بودا و کنفوسیوس وارد ژاپن شد، تفکر فلسفی توسعه یافت و واژگانی که ابزار بیان این اندیشه‌های فلسفی بود، کلمات چینی بود که به همان صورت اصلی نگاشته می‌شدند ولی تلفظ آنان با زبان آسیا فرق داشت. در این رابطه می‌توان گفت، چون تفکر فلسفی در ژاپن به تدریج رشد می‌کرد و ناگهان با اندیشه فلسفی بیگانه روبه‌رو شد، لذا فرصت واژه‌سازی در قلمرو فلسفه را پیدا نکرد و بخشی از عبارات فلسفی خود را از آسیا وام گرفت. اما برخلاف دیدگاه ناکامورا که معتقد است سهم ژاپنی‌ها در پیشبرد تفکرات فلسفی جهان بسیار

ناچیز است.^{۳۸} باید گفت، فلسفه ژاپن در حد تقلید باقی نماند و متفکران ژاپنی تعالیم کنفوسیوس را که در ابتدا به وساطت آثار فلسفی عصر سونگ شناخته شده بودند - مستقیماً شناختند و کسانی چون ایتوجینسای (Ito Jinsai) و اوگیو سورای (ogyo sorai) مکتب اصیل فلسفه ژاپنی را بنیاد نهادند. این مکتب عقیده داشت، برای فهم فلسفه کنفوسیوس باید از همه مفسران چشم پوشید و به آثار خود کنفوسیوس رجوع کرد.^{۳۹} این فلسفه تنها در عرصه فکر و اندیشه باقی نماند، بلکه به مانند بسیاری از اقوام و ملت‌ها که اندیشه‌های فلسفی زمینه‌ساز انقلابات اجتماعی در میان آنها بود، به میدان سیاست گام گذاشت. در اواخر قرن هجدهم گومازاوایانزان (Banzan Kumazawa) یکی از مبلغان مکتب فلسفی اویومی (oyomei) از فلسفه اولی به سیاست گرایش پیدا کرد و نازپروری و عیاشی طبقه سامورایی را نکوهش کرد. یک قرن بعد نیز نزاع شدیدی بین هواخواهان فلسفی آسیا و ژاپن در گرفت. طرفداران فرهنگ چینی یا کانگا گوشا (Kangakusha) سرچشمه علم و دانش را از چین دانسته، به ترجمه آثار ادبی و تفسیری و فلسفی از آن کشور همت گماشتند. در مقابل هواداران ژاپن یا واگاکوشا (waga kusha)، بر مبنای حس ناسیونالیستی، آسیایی‌ها را ذاتاً وحشی و شرور خواندند و شخصی به نام موتاوری نوریناگا، مدت سی سال تلاش کرد و تفسیری در ۴۴ جلد بر کتاب کوچیکی (Kojiki) - کارنامه حوادث کهن - نوشت و میراث فرهنگی چین را مورد حمله قرار داد و بنیانگذار نهضت فکری - فلسفی شد که در قرن ۱۹ م. هم زمینه سرنوینی شوگون‌ها و بازگشت امپراتور - نماینده خدایان - را فراهم کرد و هم آئین بودا و کنفوسیوس را به کناری زد و زمینه احیای آئین شینتو را مهیا نمود.^{۴۰}

به همان نسبت که فلسفه ژاپن، تحت تأثیر فلسفه کنفوسیوس چین متولد شد و به تاسی از آن رشد و نمو پیدا کرد، منطق آن هم از آئین بودا تأثیر پذیرفت و دو مکتب مهم، معبد جنوبی یا مکتب آسوکا (Asoka) و نحله معبد شمالی یا مکتب کاسایاما (Kasayama) از این تأثیرپذیری فرصت ظهور یافت. شخصی به نام دوشو (Doshu) در سال ۶۵۳ م. در زمان سلطنت امپراتور کوتوکو (Kotoko) جهت تحصیل به آسیا رفت و در آنجا منطق و فلسفه را نزد هسوان - تسانگ (hesi an - tesang) آموخت و در ۶۶۱ م. به ژاپن بازگشت و منطق بودایی را در کشور معرفی کرد و بنیانگذار مکتب آسوکا گردید. بعداً در سال ۷۱۶، گمبو (gembo)

نیز جهت درک منطق بودایی به آسیا عزیمت نمود و پس از بازگشت و استقرار در معبد کوفوگو (Kofogo) مکتب کاسایاما را پایه‌گذاری کرد.^{۴۱} در مجموع مهم‌ترین علل و عوامل رشد و تکامل منطق و شاخص‌ترین ویژگی‌های آن را در ژاپن باستان می‌توان این‌گونه برشمرد:

الف: از منطق به عنوان فن بیان در بحث‌ها و جلسات دینی استفاده می‌شد و راهبان تمام فرقه‌ها باید بر منطق بودایی تسلط می‌داشتند.

ب: منطق در ژاپن از لحاظ سنتی به عنوان یکی از اصول کمک پژوهشی درباره عقاید ایده‌آلیستی فرقه هوسو (hosu) مورد مطالعه قرار می‌گرفت و انجام این کار به این علت بود که منطق بودایی برای درک متون فلسفه ایده‌آلیستی هند لازم و ضروری بود.

ج: باید گفت که علاقه به مطالعه منطق، سنت باطنی شده بود و این گرایش در اوج شکوفایی منطق از پایان دوره هیان تا اواسط دوره کاماکورا، شکل‌نمایی یافته بود.

ح: منطق ژاپنی ادامه ترجمه‌های منطق چینی بود و لذا خصوصیت تفسیری داشت و فاقد ویژگی پژوهش منطق صوری بود.

د: منطق در ژاپن به مسأله تحقیق نقادانه دانش توجهی نداشت و از این نظر با منطق عقل‌گرایی هندی تفاوت کلی داشت. زیرا ژاپنی‌ها تنها از طریق ترجمه‌های آسیایی به مطالعه منطق روی آوردند و لذا به آن دسته از عقاید و تفکرات هندی که به آسیا نفوذ نکرده بود، دست نیافتند.^{۴۲}

ج - خط و زبان:

زبان در هر سرزمین و نزد هر قومی، عامل تعیین‌هویت فرهنگی است. در زبان و بیان ژاپنی کلمات زیادی یافت می‌شود که از زبان‌های بیگانه گرفته شده‌اند. تمام فرضیه‌ها و مفاهیم مهم را با علائم زبان چینی نشان می‌دهند و اعداد را که به راحتی تغییر نمی‌کنند هم، از زبان چینی وام‌گیری شده است.^{۴۳} تأثیر زبانی، خط ژاپنی را هم تحت شعاع خود قرار داد و ژاپنی‌ها خطنویسی و زبان نوشتاری خود را نیز از چینیان آموختند و چون زبان ژاپنی خط مخصوصی نداشت، در سده‌های اول میلادی از طریق کره و چین خط به ژاپن برده شد. آنان قرن‌ها با علائم چینی کلام خوش‌آهنگ خود را می‌نگاشتند. در قرن ۹ م. دو خط ساده خلق شد و هر یک از علامت‌های چینی به صورت پیوسته و کوتاه درآمد و نمودار یکی از هجاهای چهل و هفت‌گانه زبان ژاپنی شد که در زبان آنان به حروف هیراگانا (Hiragana) و کاتاگانا (Katakana) معروف شده است.^{۴۴}

ح - ادبیات و هنر:

بارزترین ثمره ورود خط و زبان، خلق ادبیات در ژاپن بود. ادبیات مکتوب ژاپن از قرن هشتم شروع شد و شامل وقایع نگاری درباره تاریخ ژاپن باستان همراه با افسانه و شعر بود که از طبیعت، عشق، مستی و احساسات مسرت‌بخش و یا حزن‌انگیز الهام گرفته بود.^{۴۵}

در این بین عشق در افکار انسان ژاپنی به صورتی نمایان، زمینه و طرح اصلی را تشکیل می‌داد و در واقع مفهوم حقیقی زندگی برای آنان در واژه عشق خلاصه می‌شد و شاعران به صورت آشکار اظهار عشق و علاقه را در اشعار خود بیان می‌کردند. همین نکته بود که باعث تمایز شعر ژاپنی از شعر چینی و یا هندی می‌شد.^{۴۶} در زمینه هنر و جلوه‌های مختلف آن نیز ژاپن از سبب بودا تأثیر پذیرفت. البته در این زمینه نیز تقلید کورکورانه و ناشیانه صورت نگرفت و ژاپنی‌ها در حالی که مذهب‌شان را از هند و نخستین عناصر تمدن‌شان را از چین و کره گرفته بودند، موفق شدند که از این عناصر نامتجانس، فرهنگی متناسب با روح و سرشت خود خلق کنند و ثابت نمایند که ابداع واقعی همیشه با تقلید آغاز می‌شود.

موجی که در قرن هفتم، آئین بودایی را به ژاپن رسانید، هنرهای وابسته به آن را نیز به این کشور وارد کرد. ژاپنیان با پذیرش آنان و همچنین تأثیرپذیری از تمدن آشور و یونان، خود صاحب سبک و روش جدیدی شدند. نمونه بارز این ترکیب و تلفیق و خلاقیت جدید را ما در مجسمه بودا در «کاماکورا» می‌بینیم که پیش از آنکه ژاپنی باشد، رنگ پیکر تراش آشوری به خود گرفته است.^{۴۷} ژاپنی‌ها، هنرهای ماند باغبانی، نقاشی، تئاتر، معماری و صنایع را نیز اخذ کردند. کاهنان بودایی اولین کسانی بودند که هنر باغبانی را به ژاپن بردند.^{۴۸} تئاتر ژاپن باستان نیز مانند تئاتر چینی آمیزه‌ای از حرکت و موسیقی بود که نشان از محتوا یا پیامی ویژه داشت.^{۴۹} هنر نقاشی ژاپن نیز در ابتدا از آسیا تأثیر پذیرفت. این تأثیر نیز در سایه مذهب بودا صورت گرفت و فرقه بودایی فن در ژاپن نه تنها به فلسفه و شعر بلکه به نقاشی آنجا هم الهام داد.

دو روحانی ژاپنی به نام کوبودایشی (Kobo Daishi) و دنگیو دایشی (Daishi DEengyo) اولین کسانی بودند که هنر نقاشی را از آسیا به ژاپن بردند و با برپایی روابط سیاسی با کشور چین نحله‌های مختلف نقاشی نیز با الهام از مکتب نقاشی چین به وجود آمد.^{۵۰} تکامل هنر نقاشی، زمینه خلق و گسترش فن گراورسازی را فراهم ساخت. این شاخه از هنر نیز در اواسط قرن

هیجدهم یعنی پانصد سال پس از آنکه بودائیان آن را به ژاپن وارد کردند، برای مصور ساختن کتاب‌ها و مجسم کردن زندگی مردم به کار افتاد و مکتب نقاشی اوکی یویه (ukiyo-e) یا نحله تصاویر دنیای گذران در سایه آن پایه‌گذاری شد.^{۱۱} در زمینه معماری و تندیس و سفالگری نیز به برکت آئین بودا، ژاپن از آسیا اقیانوس و پیروی کرد. در سال ۵۹۴ م. ملکه سوی کو (suiko) به دلیل آنکه آئین بودایی را دینی بر حق یا سودمند برای مصالح خود یافت، دستور داد تا معابد بودایی را در سراسر ژاپن بسازند. نایب‌السلطنه شو توکوتایشی (shotoku Taishi) که مأمور انجام این کار شده بود، روحانیون و معماران و پیکرتراشان و ریخته‌گران و تذهیب‌کاران و آجرسازان و صنعتگران را از کره فرا خواند و معابد و مجسمه‌هایی در پرتو آئین بودایی در سراسر ژاپن به وجود آمدند، گرچه به معابد و مجسمه‌های چینی می‌ماندند لیکن بهتر حکاکمی و تزئین شده بودند^{۱۲} معمولاً معابد و کاخ‌ها را بیشتر از چوب و بندرت از سنگ و آجر می‌ساختند و مجسمه‌سازی، هم جنبه مذهبی و هم جنبه اشرافی داشت. هنر سفالگری چینی نیز در قرن هفتم میلادی از راه کره به ژاپن رسید و در قرن ۱۳ م. به دلیل رواج چای که آن هم ارمغانی چینی بود،^{۱۳} این هنر نیز رونق و رواج یافت و زمینه ساخت ظروف چینی را فراهم کرد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ناکامورا، هاجیمه: شیوه‌های تفکر ملل شرق، ترجمه مصطفی عقیلی و حسین کیانی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۳.
- ۲- هانتینگتون، ساموئل: نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه مجتبی امیری وحید، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۸.
- ۳- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۷۳.
- ۴- دوران، ویل: تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، احمد آرام و ع. پاشایی و امیر حسین آریان‌پور، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۸۴۹.
- ۵- کازانتزاکیس، نیکوس: چین و ژاپن، ترجمه محمد دهقانی، نشر آتیه، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۸۲.
- ۶- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۸۹۶.
- ۷- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۹۱.
- ۸- چین و ژاپن، ص ۷۹.
- ۹- دولاندن، ش: تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۹.
- ۱۰- چین و ژاپن، ص ۱۷۵.
- ۱۱- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۳۴۴.
- ۱۲- شریعتی، علی: تاریخ تمدن (م. آ. ۱۱)،

- انتشارات قلم، تهران، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۹.
- ۱۳- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۱۶۴.
- ۱۴- همان منبع، ص ۱۵۵.
- ۱۵- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۹۲۵.
- ۱۶- تاریخ جهانی، ج ۱، ص ۳۸۸.
- ۱۷- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۸۹۷.
- ۱۸- تیواری، کدازنات: دین‌شناسی تطبیقی، مترجمان: فنایی و ابراهیمیان، انتشارات محسن، ۱۳۷۸، ص ۶۷.
- ۱۹- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۹۶.
- ۲۰- چین و ژاپن، ص ۳۶.
- ۲۱- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۱۲۳.
- ۲۲- واردی، محمد: ژاپن، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۰.
- ۲۳- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۲۶۷.
- ۲۴- میترو پولسکی، د. ک: سیر تحولات اجتماعی، مترجم م. پ. کاشانی، چاپ پخش، بی‌تا، ص ۳۱۷.
- ۲۵- مطیع، ناهید: مقایسه نقش نخبگان در فرآیند نوسازی ایران و ژاپن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۰.

- ۲۶- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۱، ص ۱۶۸.
- ۲۷- سیر تحولات اجتماعی، ص ۳۵۰.
- ۲۸- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۲۹- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۹۳۲.
- ۳۰- همان منبع، ص ۹۲۵.
- ۳۱- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۲۸۶.
- ۳۲- همان منبع، صص ۲۹۲-۲۸۹.
- ۳۳- همان منبع، ص ۱۳۴.
- ۳۴- تاریخ تمدن (مشرق زمین و گاهواره تمدن)، ص ۹۲۶.
- ۳۵- تاریخ جهانی، ج ۲، ص ۲۸۹.
- ۳۶- شیوه‌های تفکر ملل شرق، ج ۲، ص ۱۰۳.
- ۳۷- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۹۵۰.
- ۳۸- چین و ژاپن، ص ۹۹.
- ۳۹- ساروخانی، باقر: جامعه‌شناسی ارتباطات، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸، ص ۱۲۸.
- ۴۰- تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ص ۹۶۱.
- ۴۱- همان منبع، ص ۹۶۵.
- ۴۲- همان منبع، ص ۹۶۹.
- ۴۳- همان منبع، ص ۹۵۳.

